



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر
موضوع جزئی: مبحث ضد - مقام اول: ضد خاص - ادله اقتضاء: وجه اول
(مقدمیت) و بررسی آن
تاریخ: ۲۲/فرودین/۱۳۹۷
مصادف با: ۲۴ رجب المرجب ۱۴۳۹
جلسه: ۸۸
سال نهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بعد از چند مرحله اشکال و پاسخ نسبت به دلیل قائلین به اقتضاء سرانجام آخرین دفاعی که از این دلیل می شود را نقل و پاسخ محقق خراسانی به آن را بیان می کنیم.

سیر بحث تا کنون این بود که قائلین به اقتضاء از طریق مقدمیت به دنبال اثبات اقتضاء می باشند. آنان دلیلی ذکر کردند که متشکل از سه مطلب بود.

مطلب اول: احد الضدین مقدمه للضد الآخر.

مطلب دوم: مقدمه واجب، واجب است.

مطلب سوم: اگر چیزی واجب شد ضد عام آن حرام است.

مطلب دوم در گذشته بررسی شد، مطلب سوم نیز در آینده بررسی خواهد شد. عمده اثبات مطلب اول است. نزاع ها تا کنون پیرامون مطلب اول بود که آیا ترک احد الضدین نسبت به ضد آخر مقدمیت دارد یا خیر؟

ابتدا اشکال دور مطرح شد، به این بیان که اگر ما ترک احد الضدین را مقدمه ضد دیگر بدانیم مستلزم دور است. زیرا از آن طرف نیز «ضد آخر مقدمه لترك هذا الضد» و این دور است. در دو مرحله تلاش شد که این دور منهدم شود:

در مرحله اول گفته شد این دور باطل است. زیرا توقف از دو طرف فعلی نیست. پاسخ داده شد که توقف از هر دو طرف فعلی است.

مجددا اشکالی مطرح شد که بالاخره در ما نحن فیه توقف از یک طرف فعلی نیست.

سپس اشکالاتی به دنبال این دو مرحله در کفایه مطرح شده و به آن ها پاسخ داده شده است.

دفاع مستدل از مقدمیت

آخرین سخنی که مستدل ادعا می کند این است که بالاخره راهی برای انکار مقدمیت باقی نیست. زیرا اساس مقدمیت بر یکی از این دو مطلب استوار است که هیچ یک قابل انکار نیست:

۱. بین ضدین تمناع است.

۲. عدم المانع یکی از مقدمات شیء است.

اگر این دو مطلب تثبیت شدند و اگر قبول کردیم «احد الضدین مانع للآخر و بالعکس» و اگر پذیرفتیم عدم المانع مقدمه است، نتیجه قهری این مطالب این است که عدم یک ضد، مقدمه وجود ضد دیگر باشد. این که گفتیم همه بحث بر سر مسئله مقدمیت است، منظور این است. اگر این مقدمیت ثابت شد دلیل تمام است، البته به شرط پذیرش مطلب دوم و سوم. یعنی قبول کنیم که «مقدمة الواجب واجبة» و نیز بپذیریم امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام است. اگر کسی آن دو مطلب را قبول نکند مشکل از جای دیگری بروز می کند، ما فعلا در این مطلب اول بحث می کنیم که «ترک احد الضدین مقدمه للضد الآخر».

مستدل می گوید: بالاخره اگر مسئله دور کنار رود و بر این اشکال پافشاری کنید و پاسخ و دفاع های گفته شده را قبول نکنید راهی برای انکار مقدمیت نیست، زیرا مقدمیت بر دو پایه استوار است که قابل انکار نیست:

۱. بین ضدین تمناع وجود دارد. به قول محقق خراسانی در بیان این اشکال «التمانع بین الضدین کالنار علی المنار بل کالشمس فی رابعه النهار» تمناع بین دو ضد مثل آتش بر بلندی است که از همه جا دیده می شود. آن قدر این تمناع واضح است که مثل خورشید در وسط آسمان است. لذا مستدل می گوید: مسئله به این واضحی یعنی تمناع بین ضدین را نمی توانیم انکار کنیم.

۲. عدم المانع نیز یکی از مقدمات است. یعنی اگر چیزی بخواهد تحقق پیدا کند علت تامه اش متشکل از سه چیز است: ۱. مقتضی؛ ۲. شرط؛ ۳. عدم المانع و جزء علت نیز مقدمه است، لذا عدم المانع نیز یکی از مقدمات است.

وقتی این دو پایه ثابت شد و قابل انکار نبود نتیجه اش این است که عدم یک ضد مقدمه ضد دیگر است. عدم یک ضد یعنی عدم مانع برای ضد دیگر. قهرا وقتی عدم المانع پایش به میان آمد، مقدمه برای آن ضد می شود. پس راهی برای انکار مقدمیت نیست زیرا انکار مقدمیت متوقف بر این است که یکی از این دو پایه و اساس منهدم شود در حالیکه این دو پایه و اساس قابل انهدام نیست.

پاسخ محقق خراسانی

ایشان می گوید: خلطی در این جا صورت گرفته که اگر آشکار شود، راه برای انکار مقدمیت باز می شود.

ایشان می فرمایند: در مطلب اول شما گفتید: بین ضدین تمناع است و این قابل انکار نیست؛ در مطلب دوم نیز گفتید: عدم المانع یکی از مقدمات است و قابل انکار نیست. هر دو سخن را قبول داریم ولی مشکل این است که مانع در مطلب اول و مقدمه اول معنایی غیر از معنای مانع در مقدمه دوم دارد. توضیح ذلک:

وقتی می گوئید: بین ضدین تمناع است و هر یک از دو ضد نسبت به ضد دیگر مانع محسوب می شود یک معنایی دارد و وقتی می گوئید: عدم المانع جزء مقدمات است این مانع معنای دیگری دارد.

وقتی می گوئیم عدم المانع یکی از مقدمات است، منظور از مانع یعنی چیزی که مزاحم با مقتضی وجود است و جلوی تاثیر گذاری مقتضی در مقتضا را می گیرد، مثلا آتش اقتضاء احراق دارد، کاغذ مقتضا است، اگر این کاغذ مرطوب شود دیگر احراق صورت نمی گیرد زیرا رطوبت جلوی تاثیر آتش را در سوزاندن کاغذ می گیرد. پس مانع یعنی چیزی که مزاحم مقتضی است و جلوی تاثیر مقتضی را می گیرد. رطوبت مانع تاثیر آتش در کاغذ است. این جا معلوم است که مقتضی وجود دارد، مقتضی برای سوزاندن که خود آتش است وجود دارد، شرط هم طبق فرض که عبارت از نزدیکی و قرب آتش به کاغذ است محقق شده اما

رطوبت جلوی تاثیر مقتضی را گرفته است پس مانع در آن پایه دوم و رکن دوم که گفتیم «عدم المانع من المقدمات» به معنای «المانع عن تاثیر المقتضی» است.

اما در مورد مطلب اول که گفته شد بین ضدین تمناع است، این تمناع و مانع به معنای دیگری است. این جا مانع به معنای عدم امکان تحقق هر دو شیء و اجتماع آن دو با یکدیگر است. بین سیاهی و سفیدی تمناع است، یعنی این دو در آن واحد و مکان واحد قابل اجتماع نیستند. نمی شود شیء واحد در زمان واحد هم سفید باشد و هم سیاه، وجود یکی از این دو در رتبه عدم دیگری است. تقدم و تاخر رتبی و طبعی ندارند، بلکه فی رتبة واحده هستند. پس مانع در جمله اول و پایه اول عبارت است از عدم امکان اجتماع این دو است.

پس مانع در جمله اول یعنی عدم امکان اجتماع با ضدش و مانع در جمله دوم یعنی «المانع عن تاثیر المقتضی» لذا با توجه به خلطی که این جا صورت گرفته است، نتیجه این دو پایه و رکن، ترک احد الضدین مقدمة للضد الآخر نیست.

وقتی گفتیم مانع در هر یک از دو رکن یک معنایی غیر از رکن دیگر دارد، دیگر ارتباطی با هم ندارند تا نتیجه بگیریم مسئله مقدمیت را؛ تنها با این بیان می شود مقدمیت را انکار کرد.

محقق خراسانی در ادامه می گوید: ما یک تنظیمی می توانیم بکنیم ولی بر فرض اگر آن راه هم بگوییم لطمه ای به این سخن ما نمی زند. ایشان می فرماید: گاهی از اوقات علت تامه یکی از ضدین می تواند مانعیت نسبت به ضد دیگر پیدا کند، یعنی مانع تاثیر مقتضی ضد دیگر شود. مثلا دو نفر از نزدیکان کسی در حال غرق شدن می باشند. فرزند زید و برادر زید، امکان انقاز هر دو نیز نیست، این شخص تنها می تواند یکی از این دو نفر را نجات دهد. این جا بین انقاز ولد و انقاز برادر تضاد است. انقاز ولد منافات با انقاز برادر دارد. انقاز برادر نیز ضدیت دارد با انقاز ولد، جمع بین هر دو نیز طبق فرض ممکن نیست. این جا شخص به نجات فرزندش مبادرت می کند به دلیل کثرت محبت و شفقتی است که به او دارد. هم به برادرش محبت و شفقت دارد هم به فرزندش ولی شفقت نسبت به فرزند بیش از شفقت نسبت به برادر است (البته طبق قاعده). اگر این شخص مبادرت به انقاز ولد می کند علت تامه انقاز ولد همین شفقت و اوج محبتی است که نسبت به فرزند دارد و این مانع می شود از تاثیر محبت و شفقت برادری در انقاز اخ. اگر این مانع وجود نداشت حتما آن محبتی که برادر داشت تاثیر می گذاشت و باعث نجات او می شد اما کثرت محبت نسبت به ولد مانعی می شود در برابر محبت برادری و جلوی تاثیر محبت برادری را در نجات برادر می گیرد.

الان در این مثال یک مانعی را تصویر کردیم ولی این مانع ارتباطی با انقاز ندارد بلکه مربوط به علت تامه انقاز ولد است آن علت تامه انقاز تامه ولد مانعیت پیدا کرده است در حالی که بحث ما در مانعیت خود ضدین است نه مقتضی و مانعیت علت تامه. می خواهیم بگوییم خود ضدین مانعیت دارند، اما این که جایی مانعیت مربوط به علت تامه باشد از بحث ما خارج می شود. نمی توانیم آن مانعیتی که جلوی تاثیر مقتضی را می گیرد را به همان معنای مانع در تمناع بین ضدین بگیریم.

لذا بین کلمه مانع در جمله اول و کلمه مانع در جمله دوم خلط واقع شده است. این ها هر کدام یک معنای مستقلی دارند و اگر معنای این ها مستقل شد نتیجه این است که نمی توانیم بر این دو پایه استدلال کنیم و نتیجه بگیریم «عدم احد الضدین مقدمة للضد الآخر».

علی ای حال محقق خراسانی به شدن مقدمیت را انکار کرده است. یعنی دلیل اول قائلین به اقتضاء را رد کرده و می فرماید: ما نمی توانیم بگوییم «احد الضدین مقدمه للضد الآخر».

در مقابل محقق خراسانی، شاگرد ایشان محقق اصفهانی بر مقدمیت اصرار دارد. ایشان مقدمیت را قبول می کند و می گوید: مقدمیت قابل قبول است بلا اشکال.

اما این که محقق اصفهانی به چه دلیل این را می گویند در جلسه بعد بیان می کنیم.

بدترین مردم

فردا شهادت حضرت امام موسی کاظم ع است پدر بزرگوار حضرت معصومه (س) است. به هر حال ما وظیفه خاص تری داریم. در کنار تکریم نسبت به اهل بیت و شرکت در مجالس بزرگ داشت اهل بیت که در وفیات و شهادت ها و موالید آن بزرگواران صورت می گیرد و مهمتر از آن ها، آشنایی با قول و فعل و سنت آن ها می باشد این مجالس و محافل همه بستری است برای اتصال و ارتباط بیشتر با اهل بیت ضمن این که خود این مجالس ارزش ذاتی دارد و ثواب و اجر و اثر بر آن مترتب می شود از باب این که ذکر خدا و اولیاء خدا در آن میشود اما آن چه در این مجالس مهمتر است تاثیراتی است که این مجالس بر روح و روان و زندگی ما می گذارد. برای این که ما از این مجالس و مناسبت ها بیشتر بهره بگیریم یک راهش آشنایی با این بزرگواران است.

پیشنهاد می کنم که دوستان طلبه در هر مناسبتی که مربوط به یکی از معصومین است یک وقتی را اختصاص دهند به مطالعه در مورد آن مناسبت وقتی در طول سال با هم جمع می شود و حتی اگر چندین سال شود مجموعه ای از اطلاعات که مناسب است هم برای خودمان و هم برای ارائه دیگران گرد آوری می شود همین قطره ها وقتی تجمیع می شود می بینید که یک بحری از معرفت برای انسان شکل می گیرد اگر این مطالب را یاد داشت کنید مثلا فردا یک فرصت یک ساعته قرار دهید. چون این ایام معمولا درس ها نیز تعطیل است یک ساعت یا دو ساعت یک مطالعه هدف دار و منظم را شروع کنید و نکاتش را یادداشت کنید دفتری داشته باشید که هر بار به مناسبت مطالبی را به مطالب قبلی اضافه کنید بعد از چند سال یک مجموعه ای از مطالب متنوع را گرد آوردی کرده اید که برای شما مفید است.

امام کاظم (ع) ضمن سفارشاتى که به هشام بن حکم دارند می فرمایند: **بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ يَكُونُ ذَا وَجْهَيْنِ وَ ذَا لِسَانَيْنِ**^۱.

بدترین و ناشایسته ترین مردم کسی است که دارای دو چهره و دو زبان باشد.

دو چهره و زبان داشتن منحصر به قوم، فرقه یا دین خاصی نشده است. حتی کافری که دو چهره و دو زبانه نیست حالش نسبت به کافر دو زبانه و دارای دو چهره شاید مناسب تر باشد. برای همین است که در مورد منافقین گفته می شود بدتر از کفار هستند. زیرا کافری که کفرش عیان است. لسانش آشکارا به کفر می چرخد تکلیفش معلوم است؛ اما کسی که در باطن کافر است به ظاهر خودش را مسلمان نشان می دهد بسیار خطرناک است. این البته آشکار ترین مورد است و الا مراتب بسیار گسترده دارد کسی در مواجهه با انسان اظهار دوستی کند ولی در باطن و در جای دیگر دشمنی کند، کسی وقتی به دیگری می رسد به حسب ظاهر خیر

^۱ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۵۰، ح ۲۹

خواهی می کند ولی وقتی پشت سر می رود تمام شر و سوء نیت و عمل خودش را نثار این شخص می کند این پست ترین و بی ارزش ترین بندگان است.

واقعا یکی از کارهایی که می توانیم انجام دهیم این است که با رفتارمان جلوی دو چهره شدن و دو زبانه شدن را بگیریم. خیلی مهم است کسانی که بر مسند هدایت می باشند ضمن این که مراقبت می کنند علائم و نشانه های کفر و نافرمانی و شرک در جامعه آشکار نشود، مراقب باشند مردم را به سوی نفاق سوق ندهند. این چیزی است که متأسفانه امروز زیاد دیده می شود و ما از همین جانب لطمه های بسیاری خوردیم، کسانی به ظاهر مذهبی و انقلابی و متدین اما در واقع به هیچ یک از آن چیزی که اظهار می کنند عقیده ندارند. این انسان ها معلوم است که آن چه که برایشان اهمیت دارد منفعت دنیایی شان است هر جا که منفعت دنیایی اقتضاء کند همان جا حضور دارند. این کار ممکن است چند صباحی کار انسان را پیش ببرد اما انسان را تبدیل می کند به «بئس العبد» که نه تنها نزد مردم، بلکه نزد خداوند نیز چنین انسان هایی جایگاه ندارند. بهترین راه، صداقت و یک رنگی است این سخن امام کاظم (ع) را امروز سر لوحه خودمان قرار دهیم. در خانواده طوری رفتار کنیم که فرزندانمان و اهل خانه خود را وادار به دو چهره شدن نکنیم. این خیلی مهم است خیلی از ما با فرزندانمان رفتاری می کنیم که آن ها را دو چهره می کنیم. طوری رفتار می کنیم که جلوی ما خیلی مظلوم و مراقب هستند، اما در باطن معلوم نیست به کدام سمت و سو می روند. این خیلی مهم است از خانواده یا کسی که در جایی امام جماعت است یا تبلیغ می کند یا معلم است یا دانش آموز تربیت می کند طوری رفتار کند که جرات و جسارت اظهار فکر و اندیشه و نظر و رفتارش را بدهد. ولی ما باید مراقب باشیم که هدایت کنیم، خلاصه باید مراقب باشیم مردم را منافق بار نیاوریم.

«والحمد لله رب العالمین»